



## روزی که حضرت عباس (ع) سقا نام گرفت

عباس بن علی (ع) و نافع بر تمام همراهان عمرو حمله بردند و راه را گشودند و به پیاده ها گفتند بروید. از اصحاب عمرو بن حجاج تعدادی به قتل رسیدند، اما هیچ کس از یاران حسین بن علی (ع) صدمه ای ندید و همه با آب به اردوگاه بازگشتند. امام و یارانش آب نوشیدند و از آن روز عباس (ع) سقا و ابوالقربه نامیده شد.

عباس بن علی (ع) و نافع بر تمام همراهان عمرو حمله بردند و راه را گشودند و به پیاده ها گفتند بروید. از اصحاب عمرو بن حجاج تعدادی به قتل رسیدند، اما هیچ کس از یاران حسین بن علی (ع) صدمه ای ندید و همه با آب به اردوگاه بازگشتند. امام و یارانش آب نوشیدند و از آن روز عباس (ع) سقا و ابوالقربه نامیده شد.

به گزارش خبرنگار تاریخ خبرگزاری فارس، شب نهم محرم هنگامی که تشنگی بر امام و یارانش شدت یافت، برادرش عباس (ع) را با 30 سواره و 20 تن پیاده و 20 مشک شبانه فرستاد تا آب بیاورد.

نافع بن هلال جملی با پرچمی پیشاپیش این گروه حرکت می کرد. آنها رفتند تا 3 به نزدیکی شریعه رسیدند. عمرو بن حجاج که مأمور بستن شریعه بود پرسید کیستی؟ گفت نافع بن هلالم. من پسر عمویت هستم از اصحاب حسین. آمده ام از آبی که ما را منع کردید بنوشم. عمرو گفت گوارایت باد. نافع گفت وای بر تو! چگونه به من می گویی آب بنوش در حالیکه حسین بن علی (ع) و یارانش از تشنگی هلاک می شوند؟

عمرو پاسخ داد هیچ راهی برای سیراب کردن آنها نیست. ما را در اینجا قرار داده اند تا آب را از آنها منع کنیم. نافع به پیاده ها گفت مشک ها را پر کنید. آنها داخل شریعه شدند و مشک ها را پر کردند و خارج شدند. عمرو بن حجاج و یارانش، راه را بر آنها بستند.

عباس بن علی (ع) و نافع بر تمام همراهان عمرو حمله بردند و راه را گشودند و به پیاده ها گفتند بروید. از اصحاب عمرو بن حجاج تعدادی به قتل رسیدند، اما هیچ کس از یاران حسین بن علی (ع) صدمه ای ندید و همه با آب به اردوگاه بازگشتند. امام و یارانش آب نوشیدند و از آن روز عباس (ع) سقا و ابوالقربه نامیده شد.

سماوی این رویداد را از وقایع روز هشتم و مقرر از وقایع روز هفتم دانسته اند. از آنجا که جریان این حادثه شب هنگام بوده است. وقوع آن می بایست طبق قول سماوی در شب نهم یا طبق نقل مقرر در شب هشتم روی داده باشد.

\*پیوستن تعدادی به سپاه امام و جدا شدن هرثمه بن سلیم از سپاه ابن سعد

مهادنه به معنای مصالحه است. در واقعه کربلا، از روز سوم محرم که مصادف با ورود عمر سعد به کربلا بود تا روز نهم که وقوع جنگ قطعی شد. ایام مهادنه نام گرفت. ظاهراً عمر سعد تلاش

سماوی و شیرازی معتقدند تعدادی از سپاهیان ابن سعد در این ایام به امام پیوستند اسامی کسانی که آنها نام برده اند، به این شرح است:

عمرو بن عبدالله همدانی جندعی، سالم بن عمرو غلام بنی مدینه کلبی، عبدالله بن بشر خثعمی که با سپاه عمر سعد به کربلا آمد و سپس به جمع یاران امام پیوست، بشر بن عرو بن احدوث حضرمی، قاسم بن حبیب بن ابی بشر ازدی، جبل بن علی شیبانی، سیف بن حارث بن سریع بن جابر همدانی جابری ...

مورخان همچنین تعدادی از یاران امام را نام می برند که در کربلا یا در بین راه به حسین بن علی (ع) پیوستند. اما تاریخ دقیق پیوستن آنها و نام منزلی که در آن به محضر امام رسیدند ذکر نکردند.

در میان کسانی که تا کربلا سپاه ابن سعد را همراهی کرده اند عده ای نیز بودند که نه به امام پیوستند و نه کنار ابن سعد ماندند بلکه راه سوم یعنی گریز از میدان را انتخاب کردند. هرثمه بن سلیم از این افراد بود.

هرثمه جزو کسانی بود که ابن زیاد به کربلا اعزام کرده بود. او هنگام رسیدن به کربلا سخن امام علی (ع) را در مورد شهدای کربلا به یاد آورد، از همراهی سپاه ابن سعد احساس تنفر کرد و به سوی حسین بن علی حرکت کرد. مقابل امام ایستاد و سلام

کرد و به سوی حسین بن علی (ع) حرکت کرد. مقابل امام ایستاد و سلام داد، سپس آنچه از پدرش در مورد کربلا شنیده بود به او گفت. حسین بن علی (ع) از وی پرسید اکنون تو با مایی یا علیه ما؟ گفت ای پسر پیغمبر نه با توام و نه بر ضد تو، زن و فرزند خود را ترک کردم و بر آنها از طرف این احساس خطر میکنم.

امام فرمود از اینجا برو تا قتلگاه ما را ببینی. قسم به کسی جان حسین در دست اوست هر کس امروز ما را در قتلگاه ببیند و یاریمان نکند خداوند او را به آتش می افکند. هرثمه بسرعت گریخت از متن روایت چنین بر می آید که این حادثه مربوط به ایام مهاده است.

\*محاصره امام و یارانش

کلینی از اباعبدالله، جعفر به محمد روایت کرده است که فرمود:

تاسوعا روزی است که حسین (ع) و یارانش در آن روز در کربلا محاصره شدند و سپاه اهل شام بر آنها گرد آمدند و ابن مرجانه و عمر سعد به دلیل فراوانی سپاه مسرور شدند و حسین (ع) و یارانش را ضعیف شمردند و یقین کردند که دیگر یآوری برای حسین (ع) نخواهد آمد و اهل عراق او را یاری نخواهند کرد، پدرم فدای آن ضعیف غریب.

\*ورود دوباره شمر به کربلا و گفت وگویی او با عمر سعد

عصر روز پنجشنبه نهم محرم شمر با نامه ابن زیاد به کربلا سرید و نامه را به عمر سعد داد. عمر به او گفت بخدا خوش نیامدی ای ابرص، خدا خانه ات را نزدیک نکند و مزارت را دور قرار دهد و آنچه را به خاطر او آمده ای، زشت بدارد. می دانم تو نگذاشتی آنچه به او نوشتم بپذیرد و کاری را که امیدوار بودم اصلاح شود تو به تباهی کشاندی. بخدا قس حسین هرگز تسلیم نمی شود. جان پدرش در سینه اوست.

شمر به او گفت به من بگو چه می کنی؟ اگر فرمان امیرت را اجرا نمی کنی و با دشمنش نمی جنگی، سپاه و لشکر را به من واگذار. ابن سعد گفت نه، این کرامت را به تو نمی دهم، چنین نمیکنم و خود را بر عهده می گیرم، توفرمانده پیاده ها باش.

\*گفت وگویی شمر با فرزندان ام البنین و امان دادن آنها

شمر مقابل اردوگاه حسین بن علی ایستاد و با صدای بلند فریاد زد فرزندان خواهر ما کجايند؟ آنها ساکت ماندند. امام فرمود پاسخ او را بدهید، اگر چه فاسق است از دایبهای شماس. عباس (ع)، جعفر، عبدالله و عثمان بیرون رفتند و گفتند چه می خواهی؟ شمر گفت ای فرزندان خواهرم شما در امان هستید. خود را با همراهی با حسین (ع) به کشته ندهید و به اطاعت امیرالمومنین معاویه در آید.

عباس بن علی (ع) فریاد زد دستانت بریده باد شمر. لعنت خدا بر تو و بر امانی که آورده ای. ای دشمن خدا آیا به ما امر میکنی که برادر و سرورمان حسین بن فاطمه را رها کنیم و از ملعونان و فرزندان ملعونان اطاعت کنیم؟

طبری و ابن اثیر نوشته اند جوانان این گونه پاسخ او را دادند خدا تو و امانی را که آوردی لعنت کند اگر تودایی ما بودی برای ما امان نمی آوردی در حالیکه پسر رسول خدا (ص) در امان نیست. ابن کثیر معتقد است آنها گفتند اگر به ما امان می دهی به پسر رسول خدا (ص) نیز باید امان دهی وگرنه نیازی به امان تو نیست.

شمر پس از دریافت پاسخ فرزندان ام البنین خشمناک بازگشت. جوانان ام البنین نیز بازگشتند.

زهیر نزد عباس رفت و گفت هنگامی که پدرت میخواست ازدواج کند از برادرش عقیل که به نسب عرب آشنایی داشت خواست برای او زنی از شجاعان عرب انتخاب کند تا برای او فرزند شجاعی بیاورد که حسین را در کربلا یاری کند. پدرت تو را برای چنین روزی ذخیره کرده بود. در حمایت از برادر و خواهرانت کوتاهی نکن. عباس بن علی (ع) فرمود زهیر، در مثل چنین روزی مرا به شجاعت می خوانی؟ به خدا قسم شجاعتی به تو نشان دهم که تا به حال ندیده باشی.